«جیمز روزنا» و اندیشه‌های سیاسی «پسابین‌الملل»

# ردپای «آشوب» در «سیاست جهان»

**آفتاب یزد ــ رضا بردستانی:** «والتر ریستون» در کتاب«تکنولوژی اطلاعات و حاکمیت دولت ها» می‌نویسد: «هنگامی که موج‌های بزرگ دگرگونی، جهان را در می‌نوردد، ساختارهای قدرت تقریباً همواره این اندیشه را که جهان به راستی در حال دگرگونی است رد می‌کند و همچنان به باورهای دیرین خود می‌چسبند.»
«تری تریف» به این مسئله به گونه‌ای دیگر می‌نگرد. او در:«بررسی‌های امنیتی روز» می‌نویسد:«یکی از مشکلات روابط بین‌الملل در روزگار ما، خالی بودن جای نظریه‌های منسجمی در باب دگرگونی است.»

### ■ جیمز روزنا کیست؟

جیمز روزنا /James N. Rosenau / متولد۲۵ نوامبر ۱۹۲۴ و درگذشته در ۹ سپتامبر ۲۰۱۱؛ دانشمند علوم سیاسی و استاد دانشگاه اهل ایالات متحده آمریکا و در سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ رئیس انجمن مطالعات بین‌الملل بود. تحقیقات او بیشتر بر ساز و کار سیاست بین‌الملل متمرکز بود. از او بیش از سی و پنج کتاب و ده‌ها مقاله به‌جای مانده است. روزنا از نخستین کسانی بود که تلاش کرد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل را در چارچوب سامانه‌های انطباقی پیچیده بررسی کند. مجله ی فارن پالیسی در سال ۲۰۰۵ از روزنا در میان تاثیرگذارترین محققان امور بین‌المللی نام برد. وی همچنین برنده ی جوایزی همچون «کمک‌هزینه گوگنهایم» شده‌است.

### ■ جیمز روزنا، نظریه ی آشوب و کروناویروس!

جیمز روزنا، نظریه پرداز روابط بین‌الملل در کتابی تحت عنوان «آشوب در سیاست جهان» در اوایل دهه ۹۰ میلادی، بنیان نظری وضعیتی را تبیین کرد که شاید بتوان گفت شرایط اکنون جهان باشد و اما نکته ی حائز اهمیت، وجود «کروناویروس» است که شاید اگر روزنا در قید حیات بود؛ مبحثی جدید پیرامون این پدیده و دگرگونی‌های ایجاد شده در کتاب خود می‌گشود و یا شاید حتی، کتاب «آشوب در سیاست جهان» را با قید«پیشا و پساکرونا» می‌نگاشت. در هرصورت، روزنا که خود یکی از نظریه پردازان مهم «مکانیزم تغییر در سیاست بین‌الملل» محسوب می‌شود، در نظریه «آشوب»، این مفهوم را از منظر نوعی «بی‌نظمی» و«پیچیدگی» می‌بیند.
اگرچه «آشوب» از دید روزنا، «وضعیتی است که هر نوسان کوچکی به سرعت به مرجع تحولی بزرگ در کل مجموعه نظام تبدیل می‌شود» اما اگر خواسته باشیم این نظریه را در شرایط فعلی تبیین کنیم قطعاً«نوسان کوچک» را باید نوشت «ویروسی خُرد» که جهان را در آشوبی بی‌بازگشت فرو برد اما نظریه ی روزنا سه دهه پیش از ظهور و شیوع کروناویروس ارائه شده و برای همخوانی این دو، باید ساختار این نظریه را دگرگون کرد. ورای مسئله ی کرونا ویروس، «آشوب» از دید روزنا، «وضعیتی است که هر نوسان کوچکی به سرعت به مرجع تحولی بزرگ در کل مجموعه نظام تبدیل می‌شود» و بدین سان آن پدیده، پیوسته و به طور عمیق متحول می‌شود. در این معنا، آشوب نه تنها در مقابل بی‌نظمی قرار می‌گیرد بلکه، وضعیتی فراتر از«انتظام درعین بی‌نظمی» است که به صورت مکانیزم «نظم و بی‌نظمی» آن هم به صورت همزمان و توأمان عمل می‌کند.
آنچه در چنین وضعیتی در نظام بین‌الملل رخ می‌نمایاند، ناهمسانی منابع بازیگران در گستره جهانی، گسترش مداخله گرایی قدرت‌های بزرگ درمناطق و گسترش ایدئولوژی‌های افراطی و واکنش حکومت‌ها به آنها خواهد بود. از این زاویه و به تعبیر«ریچاردهاس» نظام بین‌الملل وارد یک عصر«بی‌قطبی» (Nonpolarit)خواهد شد.

### ■ نظریه آشوب (Chaos Theory)

اصل نظریه آشوب (Chaos Theory) به علوم ریاضی باز می‌گردد اگرچه نظریهِ آشوب این روزها در جامعه شناسی و مدیریت نیز کاربردهای قابل تأملی دارد و نیز در علوم سیاسی به ویژه «سیاست بین‌الملل» که یادداشت فعلی بر پایه نظریه آشبِ سیاسی، تدوین شده است و اما نظریه ی آشوب؛ شاخه‌ای از ریاضیات است که به بررسی رفتار آن دسته از سیستم‌های دینامیکی می‌پردازد که به شرایط اولیه بسیار حساس هستند. آشوب یک نظریه میان‌رشته‌ای است که بیان می‌کند: در تصادفی بودن سیستم‌های پیچیده آشوبناک (Chaotic)، الگوهای اساسی، حلقه‌های فیدبک ثابت، تکرار، خودتشابهی، فراکتال‌ها و خودسازمان‌دهی وجود دارد. طبق تعریف، واژه Chaos به معنای «حالت سردرگمی و بی‌نظمی کامل؛ فقدان کامل سازمان یا نظم» است. نظریه آشوب یک تضاد جالب است؛ علمی برای پیش‌بینی رفتار سیستم‌های «ذاتاً غیر قابل پیش‌بینی». در واقع، نظریه آشوب یک ابزار ریاضی است که به ما اجازه می‌دهد ساختارهای زیبایی را از آشوب به دست آوریم.

### ■ نگاهی اجمالی به کتاب:« آشوب در سیاست جهان» اثر جیمز روزنا

کتاب آشوب در سیاست جهان اثر جیمز روزنا در سال ۱۹۹۰ از سوی دانشگاه پرینستون آمریکا منتشر شد. روزنا اندیشمند آمریکایی و متخصص علوم سیاسی و امور بین‌الملل و ارائه‌کننده نظریه دگرگونی و پیوستگی است.
آشوب در سیاست جهان که در پنج بخش و شانزده فصل تدوین شده به بررسی تحولات چشمگیر و عمیق در سیاست بین‌المللی طی دهه‌های گذشته می‌پردازد. نویسنده در این اثر ادعا می‌کند: "شاید زندگی جهانی وارد دوره‌ای از آشوب شده باشد که سیصد سال است نظیر آن را ندیده ایم."
به اعتقاد روزنا، سیاست امروز جهان مرزهای متعارف و سنتی را پشت سر گذاشته و دیگر درس‌های گذشته و نظریات کلاسیک تبیین‌کننده سیر رویدادهای جاری نیستند. از این رو نویسنده سعی کرده است صورت‌بندی تازه‌ای در توضیح آشفتگی‌های مستمر جهان ارائه نماید. او در این راستا به کاوش در اعماق فعالیت جوامع وسمت گیری‌های افراد که به کنش جمعی در صحنه جهانی منجر می‌شود می‌پردازد.
مایکل برچر استاد دانشگاه مک گیل این اثر روزنا را جهشی خلاق برای شناخت سیاست جهان در سده بیست و یکم توصیف کرده است. موضوع کلیدی این که کتاب آشوب در سیاست جهان به واقعیتی به نام تغییر اشاره دارد و از ایجاد حساسیت نسبت به تغییر سخن می‌راند. در عین حال بر این نکته تاکید دارد که هدف فهم تمام و کمال و اثبات را دنبال نمی‌کند بلکه در پی شناخت نشانه‌ها است.
در این پیوند سه مضمون مطرح شده اند: تلقی دوران حاضر به عنوان نقطه عطف تاریخی. دوگونه شدن ساختارهای کلان جهانی و تشکیل دو عالم جهان سیاست. مهارت‌های تحلیلی و هیجانی افراد بالغ در همه کشورها رو به تقویت است. از دید روزنا، در نظر گرفتن توأمان ساختارهای دو گونه و شهروندانی برخوردار از مهارت‌های تقویت شده به همراه تاثیر فناوری‌های نو که موجب هرچه وابسته‌تر شدن جهان می‌شود، دگردیسی عمیقی در سیاست‌های جهانی را آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که درس‌های تاریخی سودمند و کارگشا نیستند. در چنین شرایطی قواعد و پارادایم‌های موجود منسوخ و کهنه به نظر می‌رسند و ناظران نیز برخلاف معمول نمی‌توانند رویدادهای مغایر را صرفا نوعی ناهنجاری بنامند چرا که ناهنجاری‌ها فراگیرتر و شایع‌تر از الگوهای تکرار شونده شده و گسست‌ها از تداوم‌ها برجسته تر ند. بنابراین نیاز به نظریه پردازی از نو احساس می‌شود. نویسنده معتقد است که با توجه به سیر شتابان و گسترده تغییرات نمی‌توان و نباید از مفهوم سیاست بین‌الملل استفاده کرد چرا که در روندی آشکار، تعاملات قوام بخش سیاست جهان که بدون مداخله مستقیم ملت‌ها و دولت‌ها رخ می‌دهند بسیار افزایش یافته اند. پس ضرورت دارد از اصطلاح جدیدی استفاده کنیم که هم وجود ساختارهای تازه را مشخص سازد و هم جا را برای تحولات ساختاری بیشتر باز گذارد و این اصطلاح مناسب "سیاست پسا بین‌المللی" است.
روزنا در این راستا می‌گوید: برای مشخص ساختن دوره‌ای که با پایان جنگ جهانی دوم آغاز شده و تا امروز ادامه دارد از اصطلاح سیاست پسا بین‌المللی بهره می‌گیریم. در ادامه به گسترش و دگرگونی هویت و تعداد بازیگران جمعی اشاره می‌کند.
نویسنده پیرامون سرچشمه‌های دگرگونی در سیاست جهانی از پنج عامل یاد می‌کند که عبارتند از:گذار از نظم صنعتی به نظم پسا صنعتی که حول پویش‌های فناوری به ویژه فناوری‌های مرتبط با انقلاب میکرو الکترونیک می‌گردد و به کوتاه‌تر شدن فواصل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و البته تسریع در جابجایی اندیشه ها، اطلاعات و پول و در نتیجه وابستگی متقابل مردم و رویدادها منجر می‌شود. پیدایش مسائلی چون آلودگی جو، تروریسم، قاچاق مواد مخدر، بحران‌های ارزی و ایدز که محصول مستقیم فناوری‌های نو یا وابستگی متقابل شدیدتر جهان هستند. کاهش توانایی دولت‌ها در در ارائه راه حل‌های رضایت بخش برای مسائل عمده. افزایش انسجام و برندگی خرده نظام‌ها و ترویج گرایش‌های مرکز گریز. بازخورد پیامدهای همه عوامل مورد اشاره بر مهارت‌ها و سمت گیری‌های افراد بالغ در جهان.
روزنا تصریح کرده است که در این میان پنج عامل، تقویت توانایی‌های شهروندان و سمت گیری‌های آنان در سطح خرد پیش شرط اصلی آشوب‌های جهانی است. وی همچنین تغییر موقعیت دولت‌ها و حکومت‌ها را در نتیجه دگرگونی‌ها در سطح خرد قطعی دانسته و اعتقاد دارد که مردم پذیرای عواقب تمرکززدایانه‌ای شدند که محصول ذاتی رشد توانایی اشان برای تشخیص روشن‌تر منافع خودشان بوده است.
البته مولف آشوب در سیاست جهان به مقاومت در برابر عوامل آشوب که پیشتر به آنها اشاره شد نیز معتقد است و می‌گوید: آشوب سیاسی آن اندازه نیرومند نیست که ترتیبات نهادین الگوهای فرهنگی موجود را بی‌هیچ مقاومتی از پیش‌پا بردارد. روزنا از ابهامات و تبعات آشوب در آینده راه افراد در سراسر جهان نیز سخن گفته و بر لزوم غلبه بر اثرات سوء آن از طریق تدوین و اجرای سیاست‌های مناسب تاکید می‌کند. به اعتقاد او، نشناختن آشوب و مدیریت نکردن آن برای مدتی طولانی ممکن است شکست‌های بزرگ و جبران ناپذیری برای نوع بشر به بار آورد.
در این راستا، نویسنده نظریه چند سطحی را مطرح و خاطرنشان می‌کند که اگر چه سنت علمی بر لزوم صرفه جویانه بودن نظریه تاکید دارد اما نباید صرفه‌جویی مفرط داشت و به پیچیدگی‌های سیاست پسا بین‌المللی بی‌اعتنا باشیم. در عین حال باید از توصیفات دانشنامه‌ای نامنضبط نیز پرهیز کنیم. روزنا در ادامه این مبحث، محدود ساختن نظریه پردازی به آن دسته از پارامترهایی را مطرح می‌کند که به اندازه کافی ثابت و در همه زمان‌ها و مکان‌ها تاثیرگذار باشند و در عین حال هر گاه دچار تغییر و دگرگونی شوند پیامدهای جهانی را در آن دوره پدید آورند.
به عقیده مؤلف، در ظاهر تنها نظریه چند سطحی قادر به حل معماهایی است که آشوب کنونی با ایجاد آشفتگی در بازیگران و ساختارهای سیاست جهان مطرح ساخته است، هر چند که شاید به اندازه مورد انتظار آراسته و صرفه جویانه نباشد اما نظریه‌ای برنده است چون پیچیدگی‌های صحنه فعلی جهان را باز می‌شناسد.
روزنا در چارچوب نظریه چند سطحی به پارامتر حاکم بر سرچشمه‌های خرد زندگی جهانی اهمیت خاصی می‌دهد و به گفته خویش در سراسر کتاب به این نکته اشاره دارد که اگر چه پویش‌های متعددی موجب به راه افتادن آشوب می‌شوند اما استمرار آشوب در بلند مدت نتیجه تغییراتی است که مهارت‌های تحلیلی و توانایی‌های تاثیرگذار افراد را در سراسر جهان دگرگون می‌سازند. بنابراین، ریشه بخش اعظم آشوب در سیاست پسا بین‌المللی را می‌توان با رفتار شهروندان و مقامات مشخص مرتبط دانست.
روزنا از نظریه‌هایی که پارامتر خرد را در تحولات بین‌المللی دست کم می‌گیرند انتقاد کرده و تاکید می‌کند که این رفتار موجب می‌شود برخی از ابعاد اصلی سیاست جهان نادیده انگاشته شوند. نگارنده در ادامه کتاب مسائلی پیرامون روشن ساختن مفاهیم آشوب و دگرگونی با هدف پیگیری مصادیق تجربی آن ها، بررسی سرشت آشوب و دگرگونی اجتماعی سیاسی، طیف بازیگران عمده در هر دو سطح خرد و کلان، تعاملات خرد- کلان و گمانه زنی درباره پس از آشوب و ساختارهای احتمالی بعدی را مطرح می‌کند.
روزنا همچنین نسبت به داوری درباره آینده همکاری جهانی و احتمال بروز فجایع جمعی و توانایی رویارویی با مشکلات و یافتن راه حل عادلانه بدون تشریح پویش آشوب جهانی و گستردگی دگرگونی‌های حاصل از آن هشدار می‌دهد. به گفته وی، داوری قطعی پیش از آن که شرط مورد اشاره محقق شود به معنای افتادن در دام دفاع کور از تفسیر خاصی پیرامون فرصت‌ها و مخاطرات یک جهان دو پاره شده میان ساختارهای دولت محور و ساختارهای چند مرکزی و فراموش کردن هدف اصلی تحلیل است. یعنی لزوم بازاندیشی درباره دگرگونی و پیامدهای کلان تغییر مهارت‌ها در سطح خرد.
نویسنده به علاوه لزوم توجه کافی به فرصت‌ها و خطرات ناشی از آشوب در جهان و دوام آن را توصیه می‌کند و اعتقاد دارد که تاکید صرف بر عواقب غیرمترقبه و ناگوار بحران‌های مرجعیت و اقتدار و فروپاشی نظم عمومی موجب می‌شود ابهامات و بی‌قاعدگی‌هایی که با تغییر پارامترها همراه است تاسف بار باشند و ما را به جست و جوی راه‌هایی برای پایان دادن به آشوب خواهد کشاند. اما با توجه به دامنه یافتن مهارت‌های افراد و تقاضای فزاینده آنان برای بهره مندی از رهبرانی کارگشا موجب خرسندی از دگرگونی‌های حاصل می‌شود و در این صورت به دنبال راه‌هایی برای دوام بخشیدن به آنها خواهیم بود.
روزنا خود ارج نهادن به نظم عمومی نسبی و گسترش کثرت گرایی با تکیه بر شهروندانی خود آگاه‌تر را مطلوب می‌داند و معتقد است که ارزیابی هنجاری باید مبتنی بر تلاش برای مشخص ساختن مسیرهایی باشد که احتمالا سیاست جهان در نتیجه برخورد گرایش‌های تمرکز زا و تمرکز زدا در هزاره سوم میلادی در پیش خواهد گرفت.
مولف در این کتاب اطمینان می‌دهد هیچ دلیلی در دست نیست که بر اساس آن بتوان کاهش پیچیدگی و پویایی فوق العاده بوجود آمده از سوی فناوری‌های پساصنعتی را پیش‌بینی کرد و به نظر می‌رسد که نوآوری تکنولوژیک، تراکم و به هم وابستگی افراد در جمع‌های فعال در صحنه جهان افزایش خواهد یافت. درعین حال امکان تبدیل به عادت شدن جریان تغییرات و آموختن پیمایش مسیر با آهنگ پرشتاب مطرح می‌شود به شکلی که رویه‌های منظمی برای هدایت و اداره امور جهان پاگیرد. روزنا در مسیر بررسی آشوب ناشی از تغییر پارامترها، چهار سناریو را نیز مطرح کرده است که هر یک سربرآوردن نظم تازه‌ای را پیش‌بینی می‌کنند. سه تا از این سناریوها جهان دوگونه کنونی را دوره‌ای گذرا می‌دانند که سرانجام به حل و فصل برخورد میان مرکز گرایی و مرکز گریزی راه خواهد برد و سناریوی چهارم، تداوم این برخوردها و همیشگی بودن دو گونگی ساختارها را پیش‌بینی می‌کند.
به گفته روزنا، با مطالعه کتاب آشوب در سیاست جهان، به تحقیق درباره خلأ تحلیلی عمده‌ای می‌پردازیم که باید پر شود. این خلأ همان شبکه روابطی است که در آن جا سیاست در مقیاس جهانی توسط پویش‌های گوناگونی، دگرگون شده است و در نتیجه زندگی دوران نو فراتر از قواعد و ترتیباتی که در تمام دوران صنعتی حاکم بوده‌اند رفته است.
به اعتقاد نویسنده، لزوم پر کردن خلأ یاد شده از آن جا ناشی می‌شود که نمی‌توان تصور کرد دگرگونی‌های بزرگ بسیاری در درون جوامع رخ دهد، بی‌آن که برای هدایت امور در میان آن‌ها پیامد عمده‌ای نداشته باشد.

### ■ بازخوانی بخش‌هایی از کتاب:«آشوب در سیاست جهان»

مشاهده سیل شتابان و کوبنده‌ی تحولات رنگارنگی که در چند ده ساله‌ی اخیر همچون آبشاری توفنده بر فرق سیاست جهان سرازیر شده است. هر ناظر بی‌طرفی را به اعجاب وامی‌دارد به گونه‌ای که تصدیق خواهد کرد سرشت امور در این عرصه دگرگون شده است و پارادایم‌های رایج برای تبیین و تفسیر این امور دیگر حتی کارایی نسبی سابق خود را ندارند. از کوباندن دو فروند هواپیمای پر از مسافر به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک گرفته تا تهاجم نیروهای هم‌پیمان به سرکردگی ایالات متحده به عراق بدون مجوز سازمان ملل، از هواپیماربایی‌ها و بیماری ایدز گرفته تا موج تازه معاوضه‌جویی با اقتدار مراجع قدرت در کشورهای مختلف و سازمان‌ها و نهادهای گوناگونی چون یونسکو، ساف و کلیسای کاتولیک، از ساقط شدن هواپیماهای مسافربری توسط نیروهای نظامی دولت‌ها تا درگیری سازمان‌های شورشگر با هم به رغم وجود دشمن مشترک، از رشد سیل پناهندگان و مهاجران قانونی و غیرقانونی در همه بخش‌های جهان تا رخنه پذیر شدن اقتصادها در برابر جریان کالاها، خدمات، مالکیت و امور مالی از خارج و بازارها و مبادلات زیرزمینی از داخل، از بی‌اثرشدن ترتیبات پس از جنگ جهانی دوم در اروپا تا نقض مصونیت سفارتخانه‌ها با توسل به خشونت، از مذاکره‌ی گروهی از دانشمندان علاقه‌مند و نگران با ابرقدرت‌ها برای زیر نظر داشتن آزمایش‌های هسته‌ای تا مذاکره‌ی مقام‌های کلیسا به عنوان میانجی با تروریست‌ها برای آزادسازی گروگان‌ها، از پایان یافتن یکباره درگیری‌ها در افغانستان،آنگولا، آمریکای مرکزی، کامبوج، صحرای غربی و خلیج فارس تا رشد خرده گروه‌ها و قدرت یافتن آنها به زبان دولت‌ها و حکومت‌های ملی، از توانایی صندوق بین‌المللی پول برای تغییر سیاست‌های حکومت‌های ملی تا تاثیر کمیته جایزه نوبل و موقعیت‌های دیپلماتیک شکننده، چنین رویدادهایی به عنوان رشته‌ای از استثناها الگویی به دست می‌دهند که توضیح ساده‌ای ندارند. ظاهرا فراوانی رویدادهای نامتعارف بیش از آن است که بتوان نادیده‌شان گرفت یا دلیلی آشنا برای آنها تراشید.
امروزه سیاست جهان از سرچشمه‌های متعددی سیراب می‌شود که مرزهای متعارف و سنتی را درمی‌نوردند. سیاست جهان دستخوش چنان دگردیسی عمیقی شده است که دیگر درس‌های تاریخ چندان سودمند و کارگشا نیست. از همین‌رو، ناظران هیچ‌گونه پارادایم یا نظریه‌ای در دست ندارند که چنان که باید و شاید سیر رویدادها را تبیین کند. این خلأ نظری سبب شده است که دهه ی پایانی سده‌ی بیستم شاهد موج تازه‌ای از تلاش نظریه‌پردازان برای ارائه چارچوب‌های مفهومی جدیدی باشد که به باور خود آنان قدرت تبیین این تحولات نو و بی‌سابقه را دارد. دو نمونه معروف‌تر این نظریه‌ها یکی نظریه فرانسیس فوکویاماست که آنان را به طور کامل در کتاب فرجام تاریخ و واپسین انسان معرفی کرده و دیگری "نظریه برخورد تمدن‌ها"ی ساموئل هانتینگتون که در کتابی به همین نام آن را در انداخته است. اما غالب این نظریه پردازی‌ها به ویژه دو نمونه یاد شده پیش از آنکه تلاش برای تبیین یا تفهیم علمی امور و پدیده‌ها باشند. بیشتر جنبه پیش‌بینی و پشگویی دارند و بر گزاره‌هایی متافیزیکی و نه علمی پایه گرفته‌اند که هر چند نظریه پردازان یاد شده سعی در قالب کردن آنها به عنوان گزاره‌هایی علمی دارند ولی از ویژگی ابطال پذیری به دورند و بنابراین نمی‌توان وصف علمی را درباره آنها به کار برد.از آنجا که این نظریه‌ها درک بشر را از چیستی و چگونگی امور پیش نمی‌برند بازار پر تب و تاب اقبال از آنها به سرعت به عرق سرد سپرده شدن به دست فراموشی می‌انجامد. وانگهی این نظریه‌ها از آبشخور سابقه‌های قوم محورانه سیراب می‌شوند. فرجام تاریخ فوکویاما گویی تنها در مغرب زمین رخ داده و سوی دیگر دنیا تاریخ متفاوتی را پی گرفته است که معلوم نیست به پایان تاریخ مورد نظر وی یعنی لیبرال دموکراسی بیانجامد. از نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون هم بوی مسموم یک جنگ ایدیولوژیک ساختگی به مشام می‌رسد.
از آنجا که شالوده نظریه روزنا را مفهوم آشوب تشکیل می‌دهد بجاست در اینجا کمی بیشتر درباره آن توضیح دهیم. با اینکه نظریه آشوب تنها در دهه‌های اخیر جای خود را در میان تحقیقات علمی رشته‌های گوناگون باز کرده است ولی مفهوم ساده آن ریشه در برداشت‌های اولیه انسان در مورد امور جهان دارد. واژه یونانی chaos که به آشفتگی، هرج و مرج یا بی‌نظمی ترجمه شده است بیانگر تلقی یونانیان باستان درباره هستی است. بر اساس این برداشت، هر چند امور جهان بی‌نظم، تصادفی و از همین رو پیش‌بینی ناپذیر به نظر می‌رسد در عین حال از نظم و واقعیت هم برخوردار است. در دهه‌های اخیر اکتشافات و دستاوردهای دانشمندان علوم طبیعی و ریاضی دانان زمینه را برای قواره‌بندی علمی‌تر مفهوم آشوب فراهم ساخت. بر این پایه، زمانی که نظامی در آشفتگی فرو رفته باشد نسبت به تغییرات کوچک و جزیی بسیار حساس است و آشفتگی، نوسانات یا اختلالات کوچک و ناچیز را در سراسر نظام تقویت و تشدید می‌کند. اما این تشدید و تقویت به گونه‌ای پیچیده رخ می‌دهد که به پیدایی اشکال رفتاری کاملا گوناگون و ذاتا پیش‌بینی ناپذیر می‌انجامد. چون تغییرات کوچک می‌توانند رفتار نظام را به کلی دگرگون سازند. رشد و توسعه بلند مدت نظام عملا در گرو تصادف و شانس قرار می‌گیرد. بدین ترتیب الگوهایی پیچیده که شامل چرخه‌های مطلوب یا نامطلوبی است که خود قوام بخش خویشند پدید خواهند آمد.
دیدگاه آشوب، با توجه به تحول شدید ابزارهای محاسباتی الکترونیکی، حرکت تازه‌ای را در تحقیقات علمی دهه ۱۹۷۰ به بعد در علوم فیزیکی و ریاضی ایجاد کرد که منجر به ارائه شیوه‌های جدیدی برای بررسی جریان‌های بسیار پیچیده‌ای که به ظاهر تصادفی و پیش‌بینی ناپذیرند، گردید. نتایج این مطالعات به تدریج در سایر علوم نیز به پدیده‌هایی به ظاهر پیچیده و تصادفی روبرو هستند مانند رشته‌های علوم، مهندسی، هواشناسی، جغرافیا و اقتصاد به ویژه در بخش بازارهای مالی و پولی به کار بسته شد. مسئله مشترک این پژوهش‌ها شناسایی راه‌های تشخیص نظم نهفته در سیستم‌های بسیار پیچیده بود که در صورت روشن شدن آنها، اجازه می‌داد تا روند آتی حرکت آنها برخلاف باورهای قبلی پیش‌بینی پذیر شود.
از دیدگاه نظریه آشوب، سیستم‌های پیچیده صرفا ظاهری پرآشوب دارند و در نتیجه نامنظم و تصادفی به نظر می‌رسند حال آنکه در واقع تابع جریانی معین با یک فرمول ریاضی مشخص هستند. از همین رو موضوع آشوب در ریاضیات معمولا تحت عنوان "آشوب معین" مطرح می‌شود که بر پایه نظریه "رشد غیرخطی بازخوردی" شکل گرفته است. در این نگرش می‌توان آشوب را یک فرآیند غیرخطی معین دانست که تصادفی نیست ولی تصادفی به نظر می‌رسد. "نظریه آشوب، این فرضیه را مطرح می‌کند که بسیاری از سیستم‌های با رفتار به ظاهر تصادفی، به طور کامل از یک رابطه ریاضی غیرخطی تبعیت می‌کنند و در نتیجه قابل پیش‌بینی هستند... در یک سیستم آشوبناک، دلیل اصلی نوسانات خروجی، مکانیسم‌های درونی متعلق به سیستم غیرخطی مولد داده هاست و نه وقوع شوک‌های خارجی".

### ■ دگرگونی پر آشوب

بی‌گمان هر دوره ای، از دید مردمی که در دل آن دوره به سر می‌برند پر هرج و مرج به نظر می‌رسد و دهه‌های پایانی سده‌ی بیستم و سال‌های آغازین سده‌ی بیست و یکم نیز از این قاعده مستثنی نیست. گویی "فضاپیمای زمین" با وارد شدن به قلمروهای متحول و پیموده نشده تجربه، هر روز با توفان‌ها و چاه‌های هوایی روبه‌رو می‌شود. گاه مانند زمانی که ابرهای توفان زای جنگ فراهم می‌آیند یا برق بحران در پهنه آسمان دنیا می‌زند آشوب به شکلی کاملا آشکار رخ می‌نماید، اما اغلب در هوای صاف و آرام هم آشوب وجود دارد ولی از ویرانگری آن غافلیم و تنها زمانی وجود آن را احساس می‌کنیم که با چالش‌هایش روبرو شویم یا خسارت آن را با چشم ببینیم.

> جیمز روزنا، نظریه پرداز روابط بین الملل در کتابی تحت عنوان «آشوب در سیاست جهان» در اوایل دهه ۹۰ میلادی، بنیان نظری وضعیتی را تبیین کرد که شاید بتوان گفت شرایط اکنون جهان باشد و اما نکته ی حائز اهمیت، وجود «کروناویروس» است که شاید اگر روزنا در قید حیات بود؛ مبحثی جدید پیرامون این پدیده و دگرگونی‌های ایجاد شده در کتاب خود می گشود و یا شاید حتی، کتاب «آشوب در سیاست جهان» را با قید«پیشا و پساکرونا» می نگاشت. در هرصورت، روزنا که خود یکی از نظریه پردازان مهم «مکانیزم تغییر در سیاست بین‌الملل» محسوب می شود، در نظریه «آشوب»، این مفهوم را از منظر نوعی «بی نظمی» و«پیچیدگی» می بیند
>
> بی‌گمان هر دوره ای، از دید مردمی که در دل آن دوره به سر می‌برند پر هرج و مرج به نظر می‌رسد و دهه‌های پایانی سده‌ی بیستم و سال‌های آغازین سده‌ی بیست و یکم نیز از این قاعده مستثنی نیست. گویی "فضاپیمای زمین" با وارد شدن به قلمروهای متحول و پیموده نشده تجربه، هر روز با توفان‌ها و چاه‌های هوایی روبه‌رو می‌شود. گاه مانند زمانی که ابرهای توفان زای جنگ فراهم می‌آیند یا برق بحران در پهنه آسمان دنیا می‌زند آشوب به شکلی کاملا آشکار رخ می‌نماید، اما اغلب در هوای صاف و آرام هم آشوب وجود دارد ولی از ویرانگری آن غافلیم و تنها زمانی وجود آن را احساس می کنیم که با چالش هایش روبرو شویم یا خسارت آن را با چشم ببینیم

> اصلِ نظریه آشوب (Chaos Theory) به علوم ریاضی باز می گردد اگرچه نظریه ی آشوب این روزها در جامعه‌شناسی و مدیریت نیز کاربردهای قابل تأملی دارد و نیز در علوم سیاسی به ویژه «سیاست بین الملل» که یادداشت فعلی بر پایه ی نظریه ی آشبِ سیاسی، تدوین شده است و اما نظریه ی آشوب؛ شاخه‌ای از ریاضیات است که به بررسی رفتار آن دسته از سیستم‌های دینامیکی می‌پردازد که به شرایط اولیه بسیار حساس هستند
>
> از آنجا که شالوده نظریه روزنا را مفهوم آشوب تشکیل می‌دهد بجاست در اینجا کمی بیشتر درباره آن توضیح دهیم. با اینکه نظریه آشوب تنها در دهه‌های اخیر جای خود را در میان تحقیقات علمی رشته‌های گوناگون باز کرده است ولی مفهوم ساده آن ریشه در برداشت‌های اولیه انسان در مورد امور جهان دارد. واژه یونانی chaos که به آشفتگی، هرج و مرج یا بی‌نظمی ترجمه شده است بیانگر تلقی یونانیان باستان درباره هستی است. بر اساس این برداشت، هر چند امور جهان بی‌نظم، تصادفی و از همین رو پیش‌بینی ناپذیر به نظر می‌رسد در عین حال از نظم و واقعیت هم برخوردار است. در دهه‌های اخیر اکتشافات و دستاوردهای دانشمندان علوم طبیعی و ریاضی دانان زمینه را برای قواره‌بندی علمی‌تر مفهوم آشوب فراهم ساخت. بر این پایه، زمانی که نظامی در آشفتگی فرو رفته باشد نسبت به تغییرات کوچک و جزئی بسیار حساس است و آشفتگی، نوسانات یا اختلالات کوچک و ناچیز را در سراسر نظام تقویت و تشدید می‌کند

در اینجا برای یافتن تبیینی برای آشوب موجود در سیاست جهان و دگرگونی‌هایی که هم بازتاب این آشوب است و هم پیش برنده آن، تحلیل خود را روی پویش‌های بنیادی و با دوامی متمرکز می‌سازیم که رویدادهای هر روزه و موضوعات جاری از دل آنها سر بر می‌آورد. برخی از این پویش‌ها در سطوح خرد جریان دارد، همان جا که افراد می‌آموزند و گروه‌ها انسجام می‌یابند، برخی دیگر از سطوح کلان نشات می‌گیرند، همان جا که فناوری‌ها به کار بسته می‌شود و جمع‌ها با یکدیگر به ستیز برمی‌خیزند و بالاخره بعضی از برخورد میان نیروهای متضادی که در این دو سطح فعالند سر بر می‌آورند، از برخورد میان تداوم و تغییر، میان کشش گذشته و جذبه آینده، میان الزامات وابستگی متقابل و مقتضیات استقلال، میان گرایش‌های مرکزگرا و مرکزگریز در درون و میان کشورها.
گرچه یکسان انگاشتن آشوبی که دامن امور جهان را گرفته است با هوای توفانی، وضع و حال فعلی بشر را به خوبی به تصویر می‌کشد ولی ممکن است بهره‌جستن از این استعاره، ما را از مقصود مهم‌تری که داریم دور سازد. هدف ما از مشخص ساختن طرحی که تاکنون تصورناپذیر می‌نموده است نه به دست دادن روایتی شاعرانه بلکه سهل‌تر کردن تبیین تجربی است. چیزی که نیاز داریم از آشوب است که تنش‌ها و تغییراتی را مشخص سازد که با متزلزل شدن ساختارها و فرآیندهایی که به طور معمول قوام بخش سیاست جهان‌اند و نیز در نتیجه تجدید آرایش آنها پدید می‌آید. بر این اساس، آشوب چیزی بیش از هنگامه و غوغایی است که با دگرگون شدن متغیرهای اصلی بروز می‌کند.این گونه نوسانات جزو زندگی روزمره‌ی هر سیستمی اعم از اجتماعی یا هواشناختی است. درست همین طور که الگوی عادی آب و هوا گذار از هوای ابری به بارندگی و سپس آفتابی شدن هواست‌گذار انتخاباتی از جناح راست سیاسی به مرکز و سپس به چپ، یا گذار صنعتی از بهره وری بالا به قدرت تولید متوسط و سپس بهره وری پایین هم الگوی جا افتاده سیاسی یا اقتصادی است. از همین رو این گونه تغییرات را می‌توان با ثابت انگاشتن مرزهای سیستم و تلقی محدوده نوسانات متغیرها به عنوان نوعی ثبات نسبی اساسی به تحلیل گذاشت. اما زمانی که دیگر مرزهای سیستم جلوی از حد به در رفتن نوسانات متغیرها را نگیرد یعنی آنگاه که ساختارها متزلزل شود، فرآیندهای تازه‌ای سر برآورد، نتایج موقتی و گذرا شود و سیستم پایه به دوره‌ای از عدم تعادل دیر پا گذارد نابهنجاری‌ها بروز می‌کند و بی‌نظمی‌ها به جریان می‌افتد. اینها وجوه مشخصه آشوب است. در حوزه هواشناسی آشوب در سیمای توفان، گردباد شدید، موج‌های جزر و مدی، خشکسالی و دیگر "نابهنجاری‌ها"ی طبیعی جلوه‌گر می‌شود که قلمرو جغرافیایی تحت پوشش خود را دگرگون می‌سازد، در قلمرو اجتماع، به صورت پیشرفت‌های فناوری، بحران‌های مرجعیت و اقتدار، از دست رفتن وفاق خام اجتماعی، خیزش‌های انقلابی، ستیز نسل‌ها و دیگر نیروهایی که چشم‌انداز انسانی را از نو ساختاربندی می‌نماید.
نتیجه آنکه وجه مشخصه اصلی سیاست آشوب‌زده، بلاتکلیفی و عدم اطمینان است. گرچه معمولا نوسان متغیرها از الگوهای مشخصی تبعیت می‌کند. با بروز آشوب، قاعده‌مندی‌ها از بین می‌رود. در چنین زمانی ساختارها و فرآیندهای سیاست جهان وارد قلمرویی می‌شود که هیچ‌گونه قاعده یا مرز قبلی ندارد. با تیزتر شدن تقاضاها، تشدید تنش‌ها، دگرگون شدن مناسبات، فلج شدن سیاست‌گذاری‌ها، یا هر آنچه که موجب نامطمئن‌تر شدن نتایج و تارک‌تر شدن آینده گردد هر چیزی ممکن است رخ دهد یا دست کم چنین به نظر می‌رسد.

جیمز روزنا
ترجمه: علیرضا طیب
آشوب در سیاست جهان

### ■ در میانه صلح و جنگ

آشوب زدگی سیاست پسابین‌المللی را نباید با شرایط خشونت یکی انگاشت. گرچه ممکن است ابهام و بلاتکلیفی، امکان بروز برخورد مسلحانه را در سیاست جهان بالا ببرد ولی هیچ گونه تناظر یک به یکی میان آنها وجود ندارد. ممکن است در جوامع، بازارها، سازمان‌ها و اتحادها آشوب حاکم و شایع باشد ولی ستیزهای میان آنها به توسل به نیروهای صلح نینجامد. مطالعه آشوب به معنی به تحلیل گذاشتن واکنش‌هایی است که به بلاتکلیفی و ابهام، به تغییرات زاده‌ی فناوری و وابستگی متقابل دایم‌التزاید صورت می‌گیرد و جنگ تنها یکی از این واکنش‌هاست. بنابراین آنچه در ادامه می‌آید تنها در موارد اتفاقی شامل تحلیل خشونت در سیاست جهان می‌شود.
در واقع از برخی جهات، جنگ عاری از بلاتکلیفی‌ها و ابهاماتی است که با آشوب همراه است. با در نظر گرفتن جنگ، مناسبات متخاصمان روشن، اهداف سیاست‌گذاری بدیهی، وظایف پیش رو مشخص و بی‌چون و چرا می‌شود. از این منظر، شاید آشوب، بیشتر نوعی شرایط پیش از جنگ یا پس از جنگ باشد تا نشانه دوران جنگ. و اگر صلح را به معنی شرایط پایداری بدانیم که در آن، پارامترها اساسا ثابت می‌مانند مسلما آشوب وجه مشخصه‌ی دوران صلح نیست.
به دیگر سخن، هم در جنگ و هم در صلح، فراز و فرودهای روزمره آشناست و در محدوده‌ای تغییر می‌کند که پیش‌تر هم رخ داده است و مردم راه برخورد و کنار آمدن با آنها را می‌دانند. از سوی دیگر، در شرایط آشوب حتی کوچکترین نوسانات هم می‌تواند شوم و بدیمن به نظر رسد زیرا هر جابجایی موید این است که تغییر قاعده است و الگوها شکننده‌اند و ممکن است انتظارات برآورده نشود.

### ■ آشوب: معضلی برای سیاست‌گذاری و معمایی فکری

دلیل بررسی آشوب جهانی این است که ابهامات و نتایج آن با آینده رفاه افراد در چهار گوشه جهان سر و کار دارد. چالش‌های سیاست‌گذاری برخاسته از آشوب، قوه تخیل انسان را دچار بهت و حیرت می‌سازد و تردیدهایی درباره توانایی رهبران و مردمان برای اداره امور خویش برمی‌انگیزد. از همین رو منطقی است که فرض کنیم با شناخت هر چه بهتر شرایط و پویش‌های ترویج‌کننده آشوب، احتمال بیشتری دارد که بتوانیم برای غلبه بر اثرات سوء آن، سیاست‌هایی را تدوین کنیم و به اجرا گذاریم. محاسن به هم خوردن نظم حاکم هر چه هم باشد اگر بگذاریم دوره‌ای طولانی از آشوب بدون اینکه آن را بشناسیم و مدیریت کنیم جریان یابد ممکن است شکست‌های بزرگ و جبران‌ناپذیری برای بشر به بار آورد.
به دیگر سخن، مشخص کردن و روشن ساختن سرشت آشوب جهانی از آن رو ضرورت دارد که آشوب، تصورات جهانیان را از نهادهای سیاسی و برداشت آنان را از فرآیندهای سیاسی، سیال و بی‌ثبات می‌سازد. تعاریف دوباره‌ای از زندگی سیاسی در حال شکل گرفتن است و به همراه آن، هنجارها، عادات و رویه‌هایی که سیاست جهانی را می‌سازند از نو تعیین و تصریح می‌شوند. از همین‌رو، اکنون زمان رهبری فکری است، زمانی است که محققان امور جهان درک تازه‌ای از سیاست به دست دهند که با الگوهای در حال ظهور سازگار باشد و بر همین اساس بتواند نحوه دریافت سیاستمداران، خبرنگاران و مردمان را از فرآیندهایی که در آنها مشارکت دارند تقویت کند. در نبود این رهبری فکری ممکن است نهادهای سیاسی سریع‌تر از آن دگرگون شوند که جهانیان قادر به درک آنها باشند. مسلما در این صورت، سازوکارهای منظم برای حل و فصل تعارضات، دست‌نیافتنی‌تر از هر زمان دیگری خواهد بود.

### ■ تشریح بی‌نظمی؛ آشفتگی، پیچیدگی و دگرگونی

ما الگوها را خوش داریم. در امواج به دنبال الگوهایی هستیم در شعله آتش الگوهایی میبینیم با دیدن دسته‌ای پرنده برای حرکت کلی آنها الگویی قایل می‌شویم. این همان زیبایی نظام‌های کل است اما از این گذشته، چیزی است که پژوهندگان انسانی را نیز برمی‌انگیزد.
**(ویلیام.م.همنر)**
عادات گذشته الزام‌آور بوده است و گرچه تجربیات پیشین، ما را به احتیاط می‌خوانند ولی احساس دگرگونی اجتماعی چنان زنده و دگرگونی ساختار اجتماعی چنان برجسته است که هر نظریه‌پرداز جامعه‌شناسی، قطع نظر از مسلک و مرامی که دارد نقشه مفهومی متفاوتی از قلمرو اجتماعی در دست دارد و از مجموعه‌ای از نشانگاه‌ها و تابلوهای راهنما برای بررسی جامعه‌ای که فراروی خود می‌بیند بهره می‌گیرد.
**(دانیل بل)**
برای آنکه از آهنگ پر شتاب رویدادهای جهانی عقب نمانیم و بتوانیم آنها را در بستر فراخ‌تری جای دهیم که ما را قادر می‌سازد از دل بی‌نظمی‌های ظاهری، معنایی بیرون بکشیم تنها احساس در جریان بودن تغییرات ژرف کافی نیست. برعکس، باید دیدگاهی کلی درباره سرشت گوهری سیاست جهان داشته باشیم تا از طریق آن، تصوراتی را که درباره جهان بی‌نظم داریم مبدل به حساسیت نسبت به سرچشمه‌ها و پیامدهای پویش دگرگونی سازیم.
مسلما ممکن است بر سر رسا یا نارسا بودن رویکردهای مشخص در قبال سیاست جهان اختلاف نظر وسیعی وجود داشته باشد. شاید تحلیل گران در مورد قوت و سمت و سوی فرآیندهای علی هم‌نظر نباشد و حتی چه بسا نپذیرند که دگرگونی‌های حاصل اهمیت خاصی دارند. اما نکته محوری در اینجا، رسایی یا نارسایی یک چارچوب تحلیلی خاص نیست بلکه این است که اگر خواهان تشریح و درک بی‌نظمی ظاهری زندگی جهانی هستیم به نوعی رویکرد کلی نیاز داریم. خالی بودن جای چنین دیدگاهی موجب می‌شود که برخی تحولات، تبیین ناپذیر جلوه کند و بدین ترتیب حتی امکان به دست آوردن شناختی منسجم و همساز از صحنه‌ای که پیش چشم ما آشکار می‌شود منتفی گردد.
مسئله دیگری که دست کم به همین اندازه جدی است این که پرهیز از بازگویی روشن یک دیدگاه یعنی چنان پیش رویم که ( هر چند واقعین ندارد ولی) گویی منحصر به فرد انگاشتن هر موضوع امکان‌پذیر است و بنابراین باید از هر گونه امید به پاسخگویی به این پرسش که آیا سیر رویدادها بر الگوهای ژرف و مکرری استوار است یا نه دست شست.
لازم نیست دیدگاه یاد شده پر شاخ و برگ یا پیچیده باشد. تنها باید صراحت داشته باشد و موضع‌گیری در قبال این پرسش را که آیا در سیاست جهان فرآیندهای علی در کار است یا فرآیندهای تصادفی، تسهیل کند. آگاه بودن از اینکه آیا در دیدگاه ما آشوب سیاست پسابین‌المللی مبتنی بر آشفتگی محض تصویر می‌شود یا مبتنی بر ساختارهای اساسی، نخستین گامی است که باید برداریم تا شناخت خودمان را از صحنه فعلی جهان، فراتر از عناوین خبری روز و به عمق ببریم. بدون برداشتن چنین گامی همواره این خطر هست که بار دیگر به دامن شهود آنی درافتیم و بدین واسطه ناتوان از اینکه تفسیر موضوعات می‌تواند از نوعی چارچوب فراخ‌تر نشات گیرد.
اما همان گونه که ویلیام همنر جانورشناس و دانیل بل جامعه شناس در نقل‌قول‌های آغازین این فصل اشاره دارند بسط دیدگاهی کلی کار ساده‌ای نیست.
پویش‌های دگرگونی می‌تواند در نقاط بسیاری از ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که به سیاست جهان قوام می‌بخشند در کار باشد و تشخیص الگوهای کلی حاصل از این پویش‌ها اگر نه کاری ناممکن است کمی می‌تواند بی‌اجر و مزد باشد و همین موجب می‌شود به آسانی تسلیم این وسوسه شویم که صحنه جهانی را آشفته و پیش‌بینی ناپذیر بدانیم و کنار بگذاریم. به راستی هم، بخش اعظم آشوب روزمره آکنده از آشفتگی و تصادف به نظر می‌رسد. اغلب می‌توان این یا آن تحول را گیج‌کننده و تناقض آمیز خواند. برای هر حکم کلی که بتوان در مورد بازیگران یا نهادها صادر کرد شرایط مخالفی وجود دارد که به نظر می‌رسد آن حکم را باطل سازد. اما این سمت‌گیری منفی در قبال حاکم بودن علیت در سرشت سیاست جهان وجود ندارد بلکه از ذات خود ما در مقام مشاهده‌گر و از اینجا مایه می‌گیرد که چنان پیش رویم که تحت تاثیر آشوب ظاهری قرار گیریم که به دیدگاهی تصادف انگارانه پناه بریم.
مسلما قابل تصور است که همه آشفتگی‌ها نمایانگر تصادف باشد. اما این نتیجه‌گیری باید بر چیزی بیش از احساس و تصور استوار باشد. دست کم نباید بدون بررسی امکان گمراه‌کننده بودن ظواهر- این که همه بی‌نظمی‌هایی که می‌بینیم در واقع اگر نه به راستی منظم دست کم دارای نظمی جعلی باشد- چنین نتیجه‌ای گرفت. اگر ریاضی‌دانان ثابت کرده‌اند که حتی آشفتگی و هرج و مرج را هم می‌توان به چشم تجلی الگوهای اساسی نگریست و اگر مطالعه آشفتگی "جنبشی به سرعت در حال رشد است که دارد کالبد نهاد علم را از نو شکل می‌بخشد" مطمینا می‌توانیم پیش از تن دادن به این وسوسه که سیاست بین‌الملل را در محاصره آشوب تصادفی بینگاریم جرات به خرج دهیم و درنگ کنیم.

### ■ تغییر فرگشتی و گسست زا

تمایز میان دگرگونی در درون نظام و دگرگون شدن خود نظام- میان تغییر متغیرهای نظام و تغییر پارامترهای آن- را می‌توان با تفاوت قایل شدن میان تغییر فرگشتی و تغییر گسست‌زا در مقادیر یک پارامتر روشن‌تر ساخت. مسلما دگرگونی نخست، تغییری آرام در طول دوره‌ای طولانی از زمان است و دگرگونی دوم، تغییری کمابیش ناگهانی. این تفاوتی تعیین‌کننده است زیرا میزان با ثبات ماندن هر نظام بستگی به آهنگ تغییر مقادیر پارامترهای آن دارد. اگر این مقادیر به تدریج تغییر کند احتمالا نظام ثبات خود را حفظ خواهد کرد زیرا برای سازگار شدن با مقادیر تازه فرصت کافی دارد. اما اگر تغییر ناگهانی باشد به احتمال بیشتر در پی آن، بی‌ثباتی بروز خواهد کرد زیرا اجزای نظام ناگهان با نظم تازه‌ای از نوع دوم روبرو می‌شوند و باید به دنبال راه‌های تازه‌ای برای فایق آمدن بر آن باشند.

> نویسنده پیرامون سرچشمه های دگرگونی در سیاست جهانی از پنج عامل یاد می کند که عبارتند از: گذار از نظم صنعتی به نظم پسا صنعتی که حول پویش های فناوری به ویژه فناوری های مرتبط با انقلاب میکرو الکترونیک می گردد و به کوتاه تر شدن فواصل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و البته تسریع در جابجایی اندیشه ها، اطلاعات و پول و در نتیجه وابستگی متقابل مردم و رویدادها منجر می شود. پیدایش مسائلی چون آلودگی جو، تروریسم، قاچاق مواد مخدر، بحران های ارزی و ایدز که محصول مستقیم فناوری های نو یا وابستگی متقابل شدیدتر جهان هستند. کاهش توانایی دولت ها در در ارائه راه حل های رضایت بخش برای مسائل عمده. افزایش انسجام و برندگی خرده نظام ها و ترویج گرایش های مرکز گریز. بازخورد پیامدهای همه عوامل مورد اشاره بر مهارت‌ها و سمت گیری های افراد بالغ در جهان
>
> به اعتقاد روزنا، سیاست امروز جهان مرزهای متعارف و سنتی را پشت سر گذاشته و دیگر درس های گذشته و نظریات کلاسیک تبیین کننده سیر رویدادهای جاری نیستند. از این رو نویسنده سعی کرده است صورت بندی تازه ای در توضیح آشفتگی های مستمر جهان ارائه نماید. او در این راستا به کاوش در اعماق فعالیت جوامع وسمت گیری های افراد که به کنش جمعی در صحنه جهانی منجر می شود می پردازد

به دیگر سخن، در تحول فرگشتی، مقادیر پارامترها مطابق نوعی الگوی افزایشی یا کاهشی به طور منظم تغییر می‌کند حال آنکه در تغییر گسست‌زا مقادیر پارامترها نوعی آستانه را پشت سر می‌گذارد و به شکل سرسام‌آوری تغییر می‌کند. دگرگونی فرگشتی چون اجازه سازگار شدن با مقادیر تغییر یافته پارامترها را می‌دهد پیچیدگی و پویایی متغیرهای نظام را به شکل اساسی افزایش نمی‌دهد ولی وقتی پارامترها چنان دگرگون شوند که مقادیرشان از آستانه مجاز درگذرد سازگاری یافتن دشوار می‌شود و پارامترها تا حد زیادی نقش خود را به عنوان مرزهای نظام از دست می‌دهند. در نتیجه اعضای نظام، مناسباتشان و ارتباطات متقابل نهادهای آنها پیچیده‌تر و بیشتر دستخوش تغییر می‌شود زیرا همه طرف‌های ذیربط به آسیب‌پذیری نظم نوع دوم پی می‌برند و می‌فهمند که "دیگر ممکن نیست امور چنان که بود باشد". و با ژرف‌تر شدن پیچیدگی‌های ساختاری نظام و افزایش دامنه نوسان فعالیت‌های اعضای نظام، نشانه‌های آشوب پدیدار می‌شود.
هر سه پارامتری که در این کتاب آنها را پارامترهای اصلی سیاست پسابین‌المللی قلمداد نموده‌ایم- آمادگی مردم برای پیشکش کردن یا دریغ داشتن حمایتشان، آمادگی فرودستان برای سرپیچی یا تن دادن به مراجع اقتدار و آمادگی بازیگران پابند حاکمیت و فارغ از حاکمیت برای همکاری یا ستیز- می‌توانند دستخوش دگرگونی فرگشتی یا گسست‌زا شوند. مادام که مهارت‌های تحلیلی مردمان، ثبات مناسبات مرجعیت و اقتدار، و تمرکزگرایی ساختارهای جهانی با آهنگ تدریجی دستخوش تغییر شوند همچنان مرزهای نظام سیاسی را مشخص می‌سازند. ولی اگر آهنگ این تغییرات از آستانه مشخصی درگذرد دگرگونی‌های گسست‌زا پدید خواهد آمد و بر سر این که پارامترها باید چه مقادیری داشته باشند برخوردهای شدیدی در خواهد گرفت. این احتمال هست که پیش از حصول اتفاق نظر در مورد مقادیر پارامترها و انتقال نظام به تعادلی تازه، دوره‌ای طولانی از ناآرامی رخ می‌دهد. به عبارت دیگر، اگر در طول دوره متعاقب تغییری گسست‌زا پارامترهای روشنی وجود نداشته باشد احتمالا پیچیدگی و پویایی نظام فوق‌العاده بالا خواهد بود و همین، نظام را دستخوش شرایط آشوب می‌سازد.
چه چیز سبب می‌شود نظام‌های سیاسی از این آستانه درگذرند و پارامترهایشان تغییر کند؟ وقتی تحول فناوری، افراد را قادر می‌سازد به فعالیت‌هایی دست زنند که پیش از این حتی نمی‌توانستند تصورش را هم کنند و به جمع‌ها این امکان را می‌دهد که اهداف سیاست‌گذارانه‌ای را پی گیرند که تا پیش از این غیرقابل تصور بوده است یک گسست یا نقطه عطف پدید می‌آید. هواپیماهای مسافربر مجهز به موتور جت، ماهواره‌های ارتباطی، و جنگ‌افزارهای هسته‌ای نمونه‌های چنین تحول فناوری هستند. دیگر آستانه‌ها از نوعی هستند که اغلب از آنها با وصف تلنگر آخر یاد می‌شود: همان گسست یا نقطه عطفی که زمانی پدید می‌آید که منابع یا روش‌های یک نظام، دیگر نمی‌تواند از پس ذره دیگری تغییر برآید و پارامترهایش تاب این بار بر هم انباشته شده را نمی‌آورد. تضعیف تدریجی وطولانی مدت و نهایتا دگرگونی رژیم تک حزبی در مکزیک، شیکاگو و جر سی سیتی نمونه همین گونه گسست‌ها یا نقاط عطف در سطح سیاست ملی و محلی هستند.

### ■ سه پارامتر جهانی

دریافتی که در بخش پیشین از وجوه تغییرپذیر و ثابت نظام‌های سیاسی مطرح ساختیم کمک می‌کند تا روشن سازیم چرا همان‌گونه که فرض دوم ما ایجاب می‌کند وقوع دگرگونی بنیادین در سیاست جهان نه قاعده بلکه استثناست و چرا این گونه تغییرات وقتی رخ دهند احتمالا نه فرگشتی بلکه آشوب زده‌اند. نظام جهانی به دلیل گستردگی خود، تنها چند پارامتر انگشت‌شمار دارد که همین به متغیرهای آن مجال کافی می‌دهد تا بدون تجاوز به رسوم و ساختارهای نظام یا گسترش یافتن در ورای این رسوم و ساختارها، نوسان کنند. یعنی تنها تعداد کمی از پارامترها هم آن اندازه اساسی و هم آن اندازه دامنه دارند که جزو سرچشمه‌های اصلی نظم نوع دوم قرار گیرند. آشکار است که مرزهای فناورانه بسیاری وجود دارد که بر اداره امور جهان تاثیر چشم‌گیری دارند- شاید وضعیت توسعه تسلیحات، توزیع زمین شناسانه منابع انرژی و ظرفیت رایانه‌ها برای پردازش اطلاعات از برجسته‌ترین آنها در دوران حاضر باشد- ولی تنها جند فعالیت فردی و سازمانی هست که دامنه‌ای چنان فراگیر دارند که زندگی جهانی را مرزبندی کنند و بدان شکل بخشند. شاید نظام‌های ملی پارامترهای چندی داشته باشند ولی با توجه به تفاوت‌های عظیمی که تاریخچه و فرهنگ مناطق و دولت‌های جهان را از هم متمایز می‌سازد این پارامترها دامنه محدودی دارند. به همین ترتیب ممکن است برخی پارامترها ساز و کار سیاسی چند نظام ملی را زیر نفوذ داشته باشند (برای نمونه، هنجارهای عرفی یکسان از پارامترهای همه مردم‌سالاری‌های غربی هستند) ولی اینها هم از منظر جهانی صرفا متغیرند زیرا کشورهای دیگری هم وجود دارند که به نظام‌های ارزشی دیگری( مانند نظام ارزشی اسلامی یا شرقی) پاسخگو هستند.
در یک کلام، پارامترهای کلیدی نظام جهان همان محذورات ساختاری و هنجاری هستند که دامنه‌ای جهانی و تاثیری اساسی دارند. در کتاب حاضر یک الگوی خرد، یک الگوی کلان، و یک الگوی تلفیقی خرد- کلان را چنان کلی و اساسی می‌دانیم که می‌توانیم آنها را در مقیاس جهانی پارامتر بخوانیم. وانگهی این سه پارامتر چنان در هم تنیده‌اند که اگر پویش‌های دگرگونی، یکی از آنها را آشفته سازد دو پارامتر دیگر هم آسیب پذیر خواهند شد و همین، احتمال مستولی شدن آشوب بر سیاست جهان را بالا می‌برد.
پارامتر خردی که گفتیم، مجموعه گرایش‌ها و رویه‌هایی است که مردمان را به مراجع بالاتر پیوند می‌دهد.این مجموعه شامل وفاداری ها، حس مشروع‌انگاری، عادات متابعت، مهارت‌های تحلیلی، و توانایی‌های تمرکزی یا مایه‌گذارانه می‌شود.
این مجموعه را از آن رو پارامتر خرد نظام جهانی خوانده‌ایم که ناظر بر سمت گیری‌ها و رفتار افراد است و از آن رو پارامتری جهانی دانسته‌ایم که مردمان همه سرزمین‌ها قطع نظر از تفاوت‌های فرهنگی که دارند معمولا به رهبرانشان اجازه می‌دهند تا به نیابت از آنان در سیاست جهان سخن گویند و عمل کنند. در طول تاریخ، سمت گیری‌ها و رفتارهای شهروندان و اتباع به رهبرانشان آزادی عمل زیادی می‌داد. بیشتر مردم در بستر هنجارهای نظام خودشان جامعه پذیر می‌شدند و با جهان ورای جوامع محلی و ملی خود تماسی نداشتند و از همین رو، به مقتضیات دو پارامتر دیگری که در ذات جهان دولت محور متشکل از جوامع و امپراتوری‌های صنعتی وجود داشت پاسخگو نبودند. به همین دلیل معمولا به امور جهان کمترین توجه را داشتند و با آن ساده‌انگارانه برخورد می‌کردند. جدای از نخبگان و اهل توجه، شهروندان چهار گوشه‌ی جهان با مهارت‌های تحلیلی رشد نیافته، با بی‌میلی به مشارکت عاطفی- هیجانی در موقعیت‌ها یا نتایج خارجی، با آمادگی برای معتبر دانستن همه سیاست‌های رهبرانشان و بنابراین با تمایل به متابعت خودکار از ابتکارات یا دستورهای برخاسته از آن سیاست‌ها با مراجع سیاسی و سازمانی ارتباط می‌گرفتند.
پس اهمیت تاریخی این پارامتر خرد در این بوده است که مردم میل یا قدرت جای دادن خویش در دل فرآیندهای پیچیده امور جهان را نداشتند ولی در عوض، مایل بودند برای همه تعهدات و اقدامات مقاماتی که سیاست‌ها را به نیابت از دولتشان تدوین یا تصویب می‌کردند مشروعیت قایل شوند. چنانچه این سیاست‌ها در تعارض با سیاست‌های دیگر سازمان‌ها یا گروه‌هایی قرار می‌گرفت که مردم با آنها بستگی داشتند یا اگر مقامات یاد شده سیاست‌هایی را پی می‌گرفتند که نیازمند بسیج مردان برای جنگ بود این پارامتر خرد سبب می‌شد وفاداری ملی در بالاترین درجه الویت قرار گیرد و مردم را وا می‌داشت تا با غرور، روانه میدان نبرد شوند. در یک کلام، باتوجه به نظمی صنعتی که مروج پویش‌های تمرکزگرایانه بود منافع شخصی به سهولت با منافع ملی و نیک رفتاری شهروندان با وفاداری بی‌چون و چرا و متابعت خودکار از مراجع مستقر برابر انگاشته می‌شد. در اینجا خاطرنشان می‌سازیم که از دید ما آشوبی که دامنگیر نظم پسا صنعتی شده است با هر دو دسته پویش‌های تمرکزگرایانه و تمرکززدایانه همراه است و همین، سبب می‌شود مناسبات سنتی مرجعیت و اقتدار دستخوش تنش قابل ملاحظه‌ای شود. نشان خواهیم داد که این گونه تنش‌ها در حال دگرگون ساختن مهارت‌های تحلیلی، عادات متابعت، حس مشروع انگاری، و توانایی‌های تمرکزی افراد در چهار گوشه چهان است. گرچه این پارامتر خرد چند بعدی است ولی تمایلات و توانایی‌های موجود در دل آن چنان پیوند تنگاتنگی با هم دارند و چنان به یکدیگر شکل می‌بخشند که آن را یک پارامتر واحد قلمداد خواهیم کرد. از این پس این پارامتر را پارامتر سمت‌گیری یا مهارت خواهیم خواند.
دو پارامتر جهانی دیگر دارای برخی عناصر مشترکند ولی در عین حال آن اندازه از هم متمایز هستند که آنها را یک پارامتر نینگاریم. پارامتر ساختاری شامل آن دسته قواعد حکمرانی، رژیم‌های غیررسمی، اتحادهای رسمی، مقاوله‌نامه‌های قانونی و دیگر ترتیباتی است که جمع‌های کلان( دولت‌ها، گروه‌های فراملی یا سازمان‌های فوق ملی) موضوعات مورد مجادله در صحنه جهانی را از طریق آنها پردازش و مدیریت می‌کنند. قوام بخش خود این جمع‌ها نیز این یا آن نوع از مناسبات سلسله مراتبی اقتدار( مانند ساختارهای کثرت گرا و طبقاتی در نظام‌های ملی و الگوهای توازن قدرت و وابستگی در نظام بین‌المللی) است که در این کتاب به آنها پارامتر مناسباتی داده ایم.
به باور ما تغییر دو پارامتر سمت‌گیری و مناسبات همراه با تنش‌های موجود میان دگرگونی‌های برخاسته از وابستگی متقابل فزاینده جهان و دگرگونی‌های زاده پویش‌های تمرکززدایی موجب شده است پارامتر ساختاری هم شروع به تغییر کند. نتیجه آن که ممکن است نظم نوع دوم متضمن دو گونه شدن زندگی جهانی باشد که بر اساس آن، جریان رویدادها در هر دو جهان دولت محور و جهان چندمرکزی رخ می‌نماید.
از دید ما آشوب پارامتریک هنگامی بروز می‌کند که مناسبات مرجعیت و اقتدار جمع‌ها در مقیاس جهانی دستخوش بحران شود یا تغییر جهت دهد. به باور ما، تا حدودی در واکنش به گرایش‌های مشابه در سطح خرد، و نیز در نتیجه پویش‌های تمرکززدایانه موجود در ذات پارامتر ساختاری و فناوری‌های سریع‌التغییر نظم پسا صنعتی، پارامتر مناسباتی در حال حاضر اسیر نوعی دگرگونی آشوب زده شده است زیرا اقتدار خرده گروه‌های مختلف هم به زیان جمع‌ها و هم به زیان نظام دولت هاکه آن جمع‌ها را در بر می‌گیرد تقویت شده است.
پیش از این، راهبرد مقایسه ساده نظام جهانی در زمان‌های t۱ و t۲ را به دلیل لزوم دقیق‌تر ساختن مفهوم دگرگونی مردود شمردیم. اکنون با مشخص شدن سه پارامتر اصلی و با تاکید بر این که دگرگونی نظام جهانی متضمن تغییر این سه پارامتر است می‌توانیم به مقایسه‌های تاریخی بازگردیم و در جستجوی نشانه‌های آشوب زدگی (پیچیدگی و پویایی شدید) یا حتی آشوب‌زدگی مفرط(پیچیدگی و پویایی مهار نشدنی) امور جهانی، سمت گیری‌ها و مهارت‌های شهروندان در سطح خرد، مناسبات مرجعیت و اقتداری که افراد و گروه‌ها را به جمع هایشان در سطح کلان پیوند می‌دهد، و ساختاری را که موضوعات سیاسی در نظام جهانی از طریق آنها پردازش می‌شود به بررسی گذاریم. هر اندازه بتوانیم تصویر روشن‌تری از چنین آشوبی ترسیم کنیم با مقایسه میان زمان‌های t۱ و t۲ سرشت بالقوه نظم دوم آشکارتر خواهد شد.
زمان t۱ را سه دهه قبل از دهه ۱۹۵۰ و زمان t۲ را دهه‌های بعد از آن تعریف می‌کنیم. دهه ۱۹۵۰ را عمدا به عنوان خط فاصلی فراخ و پهن در نظر گرفته ایم. همان گونه که خواهیم دید هیچ تاریخ یا رویداد خاصی را به عنوان عامل متمایزکننده زمان t۱ از زمان t۲ فرض نمی‌کنیم. در واقع، حتی شاید متمرکز شدن روی یک دهه به عنوان کانون زمانی دگرگونی هم بیش از اندازه دقیق باشد، چه بسا دگرگونی پارامترها همچنان در جریان باشد.

### ■ تجزیه وتحلیل بازیگران افراد وجمعها

دوی صبحگاهی هر روزه مرا بار دیگر متوجه این واقعیت می‌سازد که درست مانند هرکس دیگری یک انسان هستم.
**(نیکلاس دانیلوف)**
به نظر میرسد حضور، توانمندی ودوام این بازیگران وفرآیندهای فرو دولتی وفوق دولتی نسبتا نوپا ومسلما پرشماری،علت اصلی گلایه‌ای باشد که از بابت از دست دادن توانایی مفهوم بندی،مدلسازی ودرک اسلوبمند رویدادها در جهان امروز داریم.
**(فردریک ویکمن)**
اگر آشوب زدگی سیاست جهان به آن دامنه داری است که در فصلهای پیشین ترسیم نمودیم باید درنگ کنیم ودقیقا روشن سازیم که چه کسی وچه چیزی در برابر آن مقاومت می‌کند، پذیرای آن میشود یا به هر نحو دیگر مورد حمله آن قرار میگیرد.
تنها کافی نیست که فرض کنیم در نهایت این افرادند که دگرگونی می‌پذیرند و واحدی اساسی که تغییر می‌کند فرد انسان است؛ همان موجودیت ملموس وقابل مشاهده‌ای که به عنوان یک موجود بشری تسلیم فشارها می‌شود، محاسبه می‌کند، تصمیمات خود را صورت‌بندی می‌نماید ودست به عمل می‌زند.
حتی اگر چارچوب مرجع خودمان را چنان فراخ کنیم که نه تنها اشخاص منفرد بلکه گروههای کوچک مانند کابینه‌ها وجمع‌های بزرگ مانند حکومت‌ها را هم در برگیرد باز درصورتی که فرض کنیم کعضل اصلی تنها مشخص ساختن این بازیگران وتوضیح اقداماتشان است تحلیل خودمان را بی‌جهت محدود ساخته‌ایم باید از این گذشته متوجه وجوه تحلیلی بازیگران سمت گیریها، ساختارها، فرآیندها وسلسله مراتب آنها هم باشیم. اما اینها چیزهایی نیست که بتوان به‌طور مستقیم مشاهده کرد بلکه باید آنها را از مشاهدات تجربی استنباط نمود. وانگهی، اگر قرار است پویش‌های پیونددهنده پدیده‌های خردوکلان که بایسته است بررسی کنیم باید بتوانیم انواع ابعادی را که به هم پیوند می‌یابند بشناسیم با مسائلی چون جنگ فقر نمی‌توان بدون تحقیق در ابعاد تحلیلی شان برخورد کرد بدین ترتیب ثبات ساختارها محدودیت‌های سلطه، فروپاشی الگوهای مرجعیت واقتدار انسجام خرده گروهها روندهای وابستگی که تقابل آبشارگون سازگار جویی نظامها وپویش‌های دگرگونی به عنوان برخی ابعاد آشکارتر- در کانون توجه ما قرار می‌گیرد ولی باز همه آنها تنها پاره‌هایی از از بازیگران ملموس را در بر میگیرند ونه کل موجودیت ولی باز همه آنها را به دیگرسخن گرچه ممکن است بازیگران ملموس برای حفظ یا پیشبرد ارزشهای خاصی دست به عمل زنند ولی اغلب برای درک نحوه پاگرفتن اتفاق نظر، سیستمی ومشتی پیامدهای تحلیلی دیگری که با کسانی که دست به عمل میزنند فاصله بسیار دارند باید نگاهمان را فراتر از بازیگران، توانایی‌ها وارزشهایشان ببریم وبه پیامدهای اقداماتشان توجه کنیم.
در یک کلام به دیدگاهی کلی درباره مشخصات بازیگران نیاز داریم که اجازه دهدآنها راهم به عنوان اجزایی مفهومی وهم به عنوان کلهایی عینی در نظر بگیریم. چنین دیدگاهی به کارگیری دومدل فرد بازیگر وجمع بازیگر را تسهیل می‌کند زیرا در این دو مدل نیز ابعاد تحلیلی به عنوان پدیده‌هایی که همچون افراد گروهها وجوامع می‌توانند به دست رهبران یک کاسه شوند، با دگرگونی سازگار گردند یا در کام آشوب فرو روند در کانون تحقیق جای دارند.